فلسفه مناسك حج در كتابهاي شيخ صدوق (رحمه الله(

عبد الهادي مسعودي

چرا آب زمزم گاهي شيرين است و زماني شيرين نيست ؟ !

1 . ابن عقبه ، از برخي اصحاب ، از حضرت صادق ( عليه السلام ) نقل كرده است كه : در حضور امام ( عليه السلام ) سخن از آب زمزم به ميان آمد ، حضرت فرمودند : از زير حِجر ، چشمه اي به سوي زمزم جاري است ، هرگاه آب چشمه غالب گردد ، آب زمزم شيرين مي شود .

از چه رو مسجد الحرام محترم است و پوشيدن احرام واجب ؟ !

2 . عباس بن معروف از برخي اصحاب از امام صادق ( عليه السلام ) نقل كرده است كه : خداوند مسجد الحرام را به خاطر كعبه حرم قرار داد و حرم را به خاطر مسجد الحرام و احرام را به خاطر حرم واجب كرد .

3 . عبدالله بن محمّد بن حجّال ، از برخي رجال خود ، از حضرت صادق ( عليه السلام ) نقل كرده كه : خداوند تبارك و تعالي كعبه را قبله براي اهل مسجد و مسجد را قبله براي اهل حرم و حرم را قبله براي مردم دنيا قرار داد .

4 . حميد بن مثني العجلي ، از حضرت صادق ( عليه السلام ) نقل مي كند كه : هرگاه بني اسرائيل قرباني مي آوردند ، آتشي شعلهور مي شد و قربانيِ كسي را كه از او پذيرفته شده بود ، مي خورد و خداوند تبارك و تعالي احرام را به جاي قرباني قرار داد .

فلسفه تشريع تلبيه در حج

5 . عبيدالله بن علي حلبي گويد : از حضرت صادق ( عليه السلام ) پرسيدم : چرا تلبيه جعل و تشريع شد ؟ حضرت پاسخ داد : خداوند ـ عزّ وجلّ ـ به جناب ابراهيم ( عليه السلام ) وحي كرد « ميان مردم ، انجام مناسك حج را ندا ده تا مردم پياده و سواره و از هر راه دور به سوي تو آيند » پس ابراهيم ندا داد و مردم نيز از هر راه دور اجابتش كردند و تلبيه گويان به سوي او شتافتند .

6 . عبدالكريم بن حلبي مي گويد : از امام صادق ( عليه السلام ) پرسيدم : چرا تلبيه تشريع شد ؟ فرمود : چون خداوند متعال به ابراهيم ( عليه السلام ) فرمود : ميان مردم حج را ندا ده ، ابراهيم بر بلندي رفت و با صداي رسا مردم را دعوت كرد ، مردم نيز از هر سو دعوت او را اجابت كردند .

7 . سليمان بن جعفر : از امام رضا ( عليه السلام ) در باره لبّيك گفتن و علّت آن پرسيدم ، حضرت فرمود : وقتي مردم احرام ببندند ، خداوند متعال ندايشان مي دهد كه : اي بندگان و كنيزان من ، شما را بر آتش حرام خواهم كرد ؛ آنگونه كه شما به خاطر من احرام بستيد . آنگاه مردم به عنوان اجابت خداوند متعال ، كه آنان را ندا داد ، مي گويند : « لَبَّيْك ، اَللَّهُمَّ لَبَّيْك » .

8 . حضرت حسن بن عليّ بن محمّدبن عليّ بن موسي بن جعفربن محمّدبن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب ( عليهم السلام ) فرمودند : مردي به حضور مبارك حضرت رضا ( عليه السلام ) رسيد و گفت : اي پسر رسول الله ( صلّي الله عليه وآله ) ، بفرماييد تفسير « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِين » چيست ؟

حضرت فرمودند : پدرم ، از جدّم ، از حضرت باقر و آن حضرت از حضرت زين العابدين و آن بزرگوار از پدرش ( عليهم السلام ) نقل كردند كه مردي نزد امير مؤمنان ( عليه السلام ) آمد و پرسيد : تفسير « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِين » چيست ؟

حضرت فرمود : تفسير « الحمد لله » اين است كه بندگان خدا برخي از نعمت هاي الهي را به اجمال بدانند ؛ زيرا نمي توانند همه آن ها را بدانند و نعمت هاي خدا بيش از آن است كه به شماره آيد . پس حق تعالي به بندگان مي فرمايد : بگوييد ستايش براي خدا است ، براي نعمت هايي كه پروردگار عالميان به ما داده است و عالميان عبارت اند از : جماعت هايي از جمادات و حيوانات . امّا حيوانات را نعمت داد ؛ به خاطر آن كه حق تعالي به قدرت كامله اش آن ها را حركت داد و از رزق خود غذا به آن ها عنايت كرد . آن ها را در كنف و سايه خود احاطه نمود و هر يك را به گونه اي كه مصلحت ايجاب مي كند ، مورد تدبير قرار داد .

و امّا جمادات را مورد نعمت قرار داد : به خاطر آن كه حق تعالي آن ها را با قدرت خود نگاه داشت ؛ جمادات متّصل را از جدا شدن و جمادات منفصل را از اتصال و چسبيدن و آسمان را از افتادن بر زمين نگه داشت ، مگر آن كه خود به آن اذن سرنگون شدن دهد و زمين را از فرو رفتن حفظ كرد ، مگر به فرمان خود ، كه خدا به بندگانش مهربان و رحيم است .

سپس امام ( عليه السلام ) فرمود : ربّ جهانيان ، مالك و خالق آنان و روزي رسان به ايشان است ؛ از آن جا كه مي دانند و نمي دانند . روزي تقسيم شده است و تمام انسان ها از آن بهره مندند و به فرزند آدم مي رسد ، هرگونه كه مي خواهد رفتار كند . نه تقواي متّقي بر آن مي افزايد و نه عصيان و فجور معصيت كار از آن مي كاهد . ميان ما و آن رزق ، حجاب و پرده اي است كه رزق طالب آن است . اگر يكي از شما بخواهد از روزي خود بگريزد ، روزي به دنبالش مي آيد همان طور كه مرگ به دنبالش مي آيد .

خداوند ـ جلّ جلاله ـ مي فرمايد : بگوييد حمد براي خدا است ، در برابر نعمت هايي كه به ما داده است و در كتب پيشينيان ، قبل از اين كه آفريده شويم ، ما را ياد كرده است . پس در اين عبارت بر محمّد و آلش ـ صلوات الله عليهم اجمعين ـ و شيعيان ايشان واجب گرديده كه خدا را شكرگزار باشند و در مقابل برتري و تفضّلي كه در برابر ديگر امّت ها به ايشان داده ، از او قدرداني كنند .

و اين همان است كه پيامبرخدا ( صلّي الله عليه وآله ) فرمود : زماني كه خداوند ـ عزّوجلّ ـ حضرت موسي بن عمران ( عليه السلام ) را مبعوث كرد و وي را براي رازگويي برگزيد و دريا را برايش شكافت و بني اسرائيل را نجات داد و تورات و الواح را به وي عطا كرد و منزلت خود را در دربار خداي عزيز و جليلش ديد ، گفت : پروردگارا ! به من كرامتي دادي و عنايتي فرمودي كه به هيچ يك از پيشينيانم چنين توجّهي نداشته اي .

خداي ـ عزّوجلّ ـ فرمود : اي موسي ، آيا مي داني كه محمّد نزد من از تمام فرشتگان و از تمام مخلوقاتم برتر و بالاتر است ؟ !

موسي عرض كرد : پروردگارا ! اگر محمّد ( صلّي الله عليه وآله ) از تمام آفريدگانت افضل و برتر است ، آيا در ميان آل انبيا ، از آل من كسي گرامي تر و برتر هست ؟

خدا فرمود : اي موسي ، آيا نمي داني كه فضل و برتري آل محمّد بر تمام انبيا ، مانند برتري محمّد بر همه پيامبران است ؟

موسي ( عليه السلام ) : عرض كرد : پروردگارا ! اگر آل محمّد چنين هستند ، پس آيا در ميان امت انبيا امّتي برتر از امّت من هست ؟ چه آن كه بر امّت من ابر سايه افكند ، ترنجبين و مرغ بريان بر ايشان نازل كردي و دريا را بر ايشان شكافتي ؟

خداوند ـ جلّ جلاله ـ فرمود : اي موسي ، آيا نمي داني فضل و برتري امّت محمّد بر تمام امّت ها ، چون فضل خود او بر تمام خلايق است ؟

موسي ( عليه السلام ) گفت : پروردگارا ! كاش من ايشان را مي ديدم . پس خدا وحي كرد كه : تو ايشان را هرگز نخواهي ديد ؛ زيرا هنگام بروز و ظهور و خلقت ايشان اكنون نيست ولي به زودي آن ها را در بهشت ؛ يعني در جنّات عدن و فردوس برين در محضر حضرت محمّد خواهي ديد ، كه در نعمت هاي بهشتي غوطهور و در خيرات و زيبايي هاي آن غرق اند . آيا دوست داري سخن ايشان را به تو گوشزد كنم ؟

موسي ( عليه السلام ) عرض كرد : آري ، اي پروردگار من .

خداوند فرمود : در مقابل من بايست و تن پوش خود را محكم و استوار كن و همچون بنده رامي در مقابل سلطان با عظمت و شكوه قرار گير . موسي ( عليه السلام ) چنين كرد . پس حق ندا داد : اي امّت محمّد ، تمام آن ها در حالي كه در پشت پدران و رحم هاي مادرانشان بودند ، اجابت كرده ، گفتند : « لَبَّيْك ، اَللَّهُمَّ لَبَّيْك ، لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْك ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنّـِعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْك ، لا شَرِيكَ لَكَ » . آنگاه امام ( عليه السلام ) فرمودند : خداوند ـ عزّوجلّ ـ اين اجابت را با عباراتي كه ذكر شد ، شعار حج قرار داد . پس از آن ، پروردگار متعال ندا داد : اي امّت محمّد ، حكم من بر شما چنين تقدير شده كه رحمت من نسبت به شما بر غضبم سبقت دارد و عفو و بخششم پيش از عقاب و مؤاخذه ام مي باشد . پيش از آن كه مرا بخوانيد ، دعاي شما را مستجاب مي كنم و پيش از آن كه از من بپرسيد و درخواست كنيد ، به شما عطا خواهم كرد . هريك از شما مرا ملاقات كند ، در حالي كه اينگونه شهادت دهد :

« لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، صادِقٌ فِي أَقْوالِهِ ، مُحِقٌ فِي أَفْعالِهِ . . . » .

« خدايي جز خداي يگانه نيست . او تنها است و شريكي ندارد و محمّد بنده و فرستاده او ، راستگو در گفتار و كردار است و عليّ بن ابي طالب برادر و جانشين بعد از او و وليّ حضرتش مي باشد و پيروي و اطاعت از او ، لازم است ؛ همان گونه كه اطاعت از محمّد . همچنين كسي را كه شهادت دهد : اولياي آن حضرت برگزيدگان و پاكيزگان و بركشيدگان با آيات شگفت الهي و راهبر به حجّت هاي خدا بعد از آن دو ( پيامبر و علي ( عليهما السلام ) ) و دوستان خدا هستند ، او را در بهشت خود وارد خواهم كرد ، حتي اگر گناهانش مانند كف روي دريا باشد . »

سپس امام ( عليه السلام ) افزود : پس از آن كه حق تعالي حضرت محمّد ( صلّي الله عليه وآله ) را مبعوث كرد ، فرمود :

اي محمّد ، تو در كوه طور نبودي ، آن زمان كه امّتِ تو را خوانده و به اين كرامت اختصاص دادم . سپس خداي عزيزِ جليل ، به پيامبر گرامي ( صلّي الله عليه وآله ) فرمود :

بگو اي محمّد : « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِين » ؛ ستايش تنها براي خداست ، پروردگار عالميان ، بر اين فضيلتي كه به من اختصاص داد . به امّت آن حضرت نيز فرمود :

بگوييد : « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلي مَا اخْتَصَّنا بِهِ مِنْ هذِهِ الْفَضائِلِ » ؛ يعني ستايش براي خدا است كه پروردگار عالميان است ، بر اين فضيلت هايي كه به ما اختصاص داده است .

9 . جابر از امام باقر ( عليه السلام ) نقل كرده كه فرمود : حضرت موسي ( عليه السلام ) از رمله مصر احرام بست و از « صفائح الروحاء » ( 1 ) گذر كرد ؛ در حالي كه محرم بود و شتر خويش

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . علامه مجلسي ( رحمه الله ) مي گويد : جايي است ميان دو حرم مكه و مدينه و در سي يا چهل ميلي مدينه . « صفح » به معناي جانب است و « صفح جبل » يعني پايين كوه . ممكن است نام اين مكان ، به همين اعتبار نهاده شده است . را با زمامي از ليف ( خرما ) مي كشيد و چون تلبيه گفت : كوه ها به او پاسخ مي دادند .

10 . ابو بصير گويد : شنيدم كه امام باقر ( عليه السلام ) فرمود : حضرت موسي بن عمران ( عليه السلام ) با هفتاد پيامبر ، سوار بر شتري سرخ مو ، كه مهارش از ليف بود ، هنگام عبور از درّه فراخ روحاء ، كه همگي عباي قطوانيه به دوش انداخته بودند ، مي گفت :

« لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدَيْكَ لَبَّيْك » ؛ آري ، آري ، بنده است و فرزند بنده است ، آري ، آري .

اي امّت محمّد ، حكم من بر شما چنين تقدير شده كه رحمت من نسبت به شما بر غضبم سبقت دارد و عفو و بخششم پيش از عقاب و مؤاخذه ام مي باشد . پيش از آن كه مرا بخوانيد ، دعاي شما را مستجاب مي كنم .

11 . هشام بن حكم ، از حضرت صادق ( عليه السلام ) نقل كرده كه : حضرت موسي بن عمران ( عليه السلام ) در حالي كه روي شتر سرخ مويي نشسته بود و آن شتر مهاري از ليف داشت و آن حضرت دو جامه قطوانيه به بر كرده بود ، از راه فراخ روحاء گذر كرد و پيوسته مي گفت : « لَبَّيْكَ يا كَرِيم لَبَّيْكَ » .

يونس بن متي ( عليه السلام ) نيز از همين راه مي گذشت و مي گفت :

« لَبَّيْكَ ، كَشّافَ الْكُرَبِ الْعِظامِ ، لَبَّيْك » ؛ آري ، آري ، اي بازگشاي سختي هاي بزرگ ، آري ، آري .

جناب عيسي بن مريم ( عليه السلام ) هم از همين جاده مي گذشت و مي گفت :

« لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَابْنُ أَمَتِكَ لَبَّيْك » ؛ آري ، آري ، بنده ات و فرزند كنيزت ، آري ، آري .

همچنين حضرت محمّد ( صلّي الله عليه وآله ) از همين راه عبور كرد و در آن حال رو به درگاه الهي گفت :

« لَبَّيْكَ ذَا الْمَعارِجِ لَبَّيْك » .

از چه رو گروهي يك حج ، گروهي دو حج يا بيشتر به جا مي آورند و برخي اصلا حج نمي گزارند ؟ !

12 . عبدالله بن سنان ، از حضرت صادق ( عليه السلام ) نقل كرده كه آن جناب گفت :

وقتي حقّ ـ عزّوجلّ ـ به ابراهيم و اسماعيل ( عليهما السلام ) فرمان داد بيت الله را بسازند و آن ها خانه را ساختند . به ايشان امر كرد ركني را بالا ببرند و پس از آن ، در ميان مردم ندا كنند : « آگاه باشيد و توجّه كنيد ، « بيا حج » ، « بيا حج » .

گفتني است ، اگر ندا مي داد : « بياييد به حج » ، تنها كساني اجابت مي كردند كه در آن روز بودند ، اما وقتي گفت : « بيا حج » ، تمام مردم ؛ چه انسان هاي مخلوق و چه آنان كه در اصلاب و پشت مردان بودند ، لبيك گفتند و دعوت حق را اجابت كردند . پس آنان كه ده بار لبيك گفتند ، ده بار به حج رفتند و كساني كه پنج بار لبيك گفتند ، پنج مرتبه حج گزاردند و آنان كه لبيك بيشتري گفتند ، به تعداد لبيكي كه گفتند ، حج انجام دادند و كساني هم كه يك بار لبيك گفتند ، يك حج انجام دادند و آنان كه اصلا لبيك نگفتند ، براي انجام حج گام برنداشتند .

13 . غالب بن عثمان از يكي از صحابه و او از امام باقر ( عليه السلام ) نقل كرده كه گفت : چون خداوند متعال به ابراهيم ( عليه السلام ) فرمان داد كه ميان مردم نداي حج سر دهد ، بر بالاي مقام رفت و بر فراز آن ايستاد ، و در آن حال روبه روي كوه ابو قبيس قرار گرفت . پس در ميان مردم به حج ندا داد و به گوش همه آنان كه تا برپاييِ قيامت ، در صلب مردان و رحم زنان هستند ، رسانيد .

14 . علي بن سالم ، از حضرت صادق ( عليه السلام ) نقل كرده كه آن حضرت فرمودند : اگر براي كسي ، در شبي كه تمام امور خلايق مقدّر مي شود و آن شب بيست و سوّم ماه مبارك رمضان است ، حج نوشته نشود ، در آن سال به حج نخواهد رفت ؛ چه آن كه در شب مزبور ، سفر تمام حاجيانِ آن سال نوشته مي شود و همچنين روزي ها و عمرها و وقايع و اتّفاقاتي كه در آن سال رخ خواهد داد ، مقدّر مي گردد .

راوي گويد : به آن حضرت عرض كردم : پس ، كسي كه در شب قدر نامش در صف حاجيان نوشته نشود ، استطاعت رفتن به حج را ندارد ؟ فرمود : خير . عرض كردم : چرا چنين است ؟ فرمود : من با شما خصومت و مجادله نمي كنم ، واقعيت امر اينگونه است .

چرا محدوده حرم ، همان مقدار كنوني است و بيشتر يا كمتر نيست ؟

15 . احمد بن محمّد بن ابي نصر بزنطي گويد : از امام رضا ( عليه السلام ) در باره حرم و محدوده آن پرسيدم و اين كه چرا در برخي مناطق محدوده حرم به خانه خدا نزديك و در برخي مناطق دور است ؟ حضرت فرمود : وقتي خداوند آدم ( عليه السلام ) را از بهشت فرود آورد ، او بر كوه ابو قبيس هبوط كرد . در اين هنگام ، آدم احساس وحشت كرد و احساس كرد آن چه را كه در بهشت مي شنيد ديگر نمي شنود ، از اين رو به پروردگار شكايت كرد . خداوند ياقوت سرخي را فرود آورده ، در محلّ كعبه قرار داد . آدم بر گِرد آن طواف مي كرد و نور آن تا محدوده كنوني حرم مي رسيد . حدّ و حريم آن نشانه گذاري شد و خداوند آن را حرم قرار داد .

16 . محمّد بن اسحاق ، از حضرت صادق ( عليه السلام ) ، از پدران گرامي اش ( عليهم السلام ) نقل كرده كه فرمودند :

خداوند متعال به جبرئيل وحي كرد : من خداوند بخشنده و مهربانم . به آدم و حوّا ترحّم كردم ؛ زيرا بسيار شكوه و شكايت كردند ، از اين رو ، خيمه و چادري از چادرهاي بهشتي برايشان فرستادم ، به خاطر گريه و وحشت و تنهايي شان ، مورد رحم و مهرباني خويش قرارشان دادم . پس خيمه را بر ترعه ، ( 1 ) كه ميان كوه هاي مكّه است ، سر پا كردم .

باري ، جبرئيل خيمه را ، كه به مقدار حج بيت بود ، جاي آن نصب كرد و آدم را از صفا و حوّا را از مروه آورد و هر دو را در خيمه جمع كرد .

حضرت افزودند : ستون خيمه ، شاخه اي از ياقوت سرخ بود كه نور و شعاعش كوه هاي مكه و اطراف آن را روشن كرده بود . اين نور امتداد داشت و نهايت بُرد و تابش آن ، حدود حرم كنوني است ؛ لذا حق تبارك و تعالي منتهي اليه اين نور را از اطراف حرم براي خيمه عمود منظور كرد و سرّ حرم قرار دادن براي خيمه و عمود ، آن بود كه اين دو از بهشت محسوب شده ، لاجرم احترامشان لازم بود ؛ از اين رو ، حق تعالي اجر و ثواب حسنات را مضاعف و مؤاخذه و عقوبت بدي ها را نيز دو چندان قرار داد .

امام ( عليه السلام ) ادامه دادند : و طناب و ريسمان هاي خيمه ، از اطراف كشيده شد و منتهاي آن ها كه ميخ هاي چادر را آن جا مي كوبند ، اطراف و حريم مسجدالحرام به حساب آمد .

ميخ هاي خيمه ، سنگ هايي از طلاي ناب بهشتي و طناب هاي آن از موهاي بافته شده سرخ رنگ بود .

خداوند متعال به جبرئيل ( عليه السلام ) وحي كرد : هفتاد هزار فرشته بر زمين فرود آورده تا خيمه را از دستياران ابليس محافظت كنند و در ضمن با آدم مأنوس شوند ، به منظور تعظيم بيت و خيمه ، پيرامون آن طواف كنند .

حضرت فرمودند : جبرئيل فرشتگان را پايين آورد و آن ها در آستانه خيمه ، به حفاظت و جلوگيري از گزند دستياران شياطين پرداختند . اطراف ستون هاي بيت و خيمه ، هر روز و شب طواف مي كردند ؛ همان گونه كه در آسمان ، پيرامون بيت المعمور مي گرديدند .

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ترعه ، جايگاه بيت و ستون هاي آن است كه فرشتگان پيش از آدم آن را بالا بردند .اركان و ستون هاي بيت الحرام در زمين ، به موازي و محاذي بيت المعمور بنا شده كه در آسمان است . باري ، حق تعالي به جبرئيل ( عليه السلام ) وحي كرد : به زمين ، نزد آدم و حوّا برو و آن ها را از جاي ستون هايي كه بعداً براي بيت من نصب مي شود دور كن و ستون هاي خانه اي را براي فرشتگان و آفريدگانم ، از فرزندان آدم ، بالا ببر .

خداوند متعال به جبرئيل ( عليه السلام ) وحي كرد : هفتاد هزار فرشته بر زمين فرود آورده تا خيمه را از دستياران ابليس محافظت كنند و در ضمن با آدم مأنوس شوند ، به منظور تعظيم بيت و خيمه ، پيرامون آن طواف كنند .

جبرئيل نزد آدم و حوّا آمد و آنان را از خيمه بيرون كرد و از ترعه و پايه هاي بيت ، كنار برد و خيمه را از جاي پايه ها دورتر سرپا كرد و سپس آدم را بر كوه صفا و حوّا را بر مروه نهاد .

آدم ( عليه السلام ) فرمود : اي جبرئيل ، آيا به جهت غضب پروردگار ـ جلّ ذكره ـ ما را نقل مكان داده ، ميانمان جدايي انداختي يا تقدير الهي بر ما چنين اقتضا كرد ؟ جبرئيل پاسخ داد : غضب پروردگار متوجّه شما نشد ، ولي در عين حال ، از فعل خدا نبايد پرسيد . اي آدم ، هفتاد هزار فرشته را كه حق تعالي به زمين فرستاده تا با تو انس بگيرند و پيرامون اركان و عمودهاي خيمه طواف كنند ، از خداي ـ عزّوجلّ ـ درخواست كرده اند كه براي ايشان به جاي خيمه ، اطراف مكان آن ، خانه اي مبارك و ميمون ، به محاذات بيت المعمور بنا كند تا ايشان بر گرد آن طواف كنند ؛ همان گونه كه در آسمان ، بر گرد بيت المعمور طواف مي كنند . پس حق تعالي به من وحي فرستاد تا تو را دور سازم و خيمه را بالا ببرم .

آدم ( عليه السلام ) پس از شنيدن اين كلام ، گفت : ما به تقدير خداوند راضي هستيم و به امرش كه درباره ما نافذ و مؤثّر است ، خشنوديم .

پس جبرئيل پايه هاي خانه را با سنگي از صفا و سنگي از مروه و سنگي از طور سينا و سنگي از كوه « السّلام » ، كه پشت كوفه است ، ساخت و بالا برد ، بعد حق تعالي به جبرئيل ( عليه السلام ) وحي كرد كه بيت را بساز و تمام كن . جبرئيل به فرمان خدا ، با بال خود چهار سنگ را از جاهاي چهارگانه كند و در همان جاهايي كه حق تعالي به او امر كرده بود ، در اركان بيت ، روي پايه هايي كه حضرت جبّار ـ جل جلاله ـ تقدير و معين كرده بود ، قرار داد و نشانه هاي آن ها را نيز نصب كرد .سپس به جبرئيل وحي كرد : بيت را از سنگ كوه ابوقبيس بسازد و براي آن دو در تعبيه كند ؛ دري در شرق و دري در غرب .

امام ( عليه السلام ) فرمود : بدين ترتيب جبرئيل ( عليه السلام ) بنا و ساخت خانه را به پايان برد و آنگاه كه فراغت يافت ، فرشتگان پيرامون آن به طواف پرداختند و چون آدم و حوّا طواف فرشتگان را ديدند ، آنان نيز حركت كرده ، هفت شوط طواف نمودند . سپس از طواف بيرون آمده ، رفتند تا طعام تناول كنند .

علت ماندگاري اثر دو پاي ابراهيم ( عليه السلام ) در مقام و سبب انتقال مقام از محل خود به جاي كنوني

17 . عمار بن موسي يا سليمان بن خالد از امام صادق ( عليه السلام ) نقل كرده كه فرمود : چون خداوند به حضرت ابراهيم وحي كرد كه مردم را به حج ندا دهد ، سنگي را كه اثر گام هايش در آن است ( مقام ) رو به رو و چسبيده به كعبه ؛ در همان جاي كنون قرار داد . سپس بر روي آن ايستاد و فرمان خدا را با رساترين فرياد ، ندا داد . چون آن سخن را گفت ، سنگ تاب نياورد و پاهاي ابراهيم ( عليه السلام ) در آن فرو رفت . پس ابراهيم ، پاهايش را از سنگ بركند . چون مردم افزون شدند و به شرّ و بلا گرويدند ، بر آن ازدحام آوردند و تصميم گرفتند در جاي امروزيِ آن قرار دهند تا مطاف براي طواف كنندگان خالي شود . چون خداوند ، حضرت محمد ( صلّي الله عليه وآله ) را برانگيخت ، به همان جايگاهي كه ابراهيم قرار داده بود ، بازگرداند و همانجا بود تا آن كه رسول الله ( صلّي الله عليه وآله ) از دنيا رفت و زمان ابوبكر و اوايل حكومت عمر نيز همانجا بود . سپس عمر گفت : مردم برگِرد مقام در فشارند ، كدام يك از شما جايگاهش را در جاهليّت مي دانيد ؟ مردي گفت : من آن را اندازه گرفته ام . پرسيد : اندازه پيش تو است ؟ گفت : آري . گفت : آن را بياور و آن مرد آورد . پس عمر فرمان داد كه مقام را به جايي برگرداندند كه اكنون هست .

فلسفه استلام و لمس حجرالأسود ، ركن يماني و ركن مستجار

18 . عبيدالله علي حلبي ، از حضرت صادق ( عليه السلام ) ، حلبي نقل مي كند كه گفت : از امام ( عليه السلام ) پرسيدم : چرا حجرالأسود را لمس مي كنند ؟

فرمود : زيرا تجديد عهد كردن بندگان با خدا ، در همين لمس است . در حديث ديگر نيز آمده است كه امام ( عليه السلام ) در پاسخ اين پرسش فرمود : براي اين كه وقتي حق تعالي از بندگان ميثاق مي گرفت ، به حَجَر فرمان داد و حجر ميثاق هاي بندگان را در خود فرو برد . پس ، هركس پيمانِ دوستي را حفظ كرد ، حَجَر برايش شهادت مي دهد كه او پيمان و عهدش را نشكسته و به آن وفادار بوده است .

19 . محمّد بن سنان گويد : حضرت ابو الحسن عليّ بن موسي الرضا ( عليهما السلام ) در پاسخ پرسش هاي من ، در باره علّت استلام حَجَر فرمود : وقتي خداوند متعال از بندگان پيمان گرفت ، به حجرالأسود فرمان داد تا پيمان بگيرد ( و آن را فرو برد ) . از اين رو ، گفته مي شود : امانت من است كه ادا كردم و پيمان من است كه وفا كردم تا براي من گواهي دهي كه وفا كردم .

20 . محمّد بن مسلم ، از امام صادق ( عليه السلام ) نقل كند كه فرمود : رسول الله ( صلّي الله عليه وآله ) فرمود : پيرامون بيت الله طواف كنيد و ركن را استلام نماييد ؛ زيرا ركن ( حجرالأسود ) بركت خدا است در زمين . خلق خدا با آن مصافحه مي كنند ؛ مانند مصافحه بنده با مرد و ركن ( حجرالأسود ) درباره هركسي كه او را استلام كند شهادت مي دهد كه وي به عهدش وفا كرده است .

21 . يونس از كسي ياد كرده كه او گفته است ، از امام صادق ( عليه السلام ) پرسيدم : به چه جهت كسي ملتزم به حَجَر و متوسّل به آن مي شود و براي چه چيزي ملتزم مي شود و چه چيزي را در التزامش ذكر مي كند ؟

حضرت فرمود : در كنار حَجَر نهري از بهشت جاري است كه در هر پنج شنبه اعمال بندگان را در آن مي اندازند .

22 . ابو بصير و زراره و محمّد بن مسلم ، از امام صادق ( عليه السلام ) نقل كرده اند كه : خداوند تبارك و تعالي حجرالأسود را آفريد ، آنگاه از بندگان پيمان و ميثاق گرفت ، بعد به حجرالأسود فرمود : اين ميثاق و پيمان را فرو ببر و اهل ايمان ميثاق و عهدشان را نزد حجرالأسود تجديد مي كنند .

23 . عبدالله بن سنان مي گويد : در طواف بوديم كه مردي از آل عمر از نزديك ما گذشت و مردي ديگر دستش را گرفته بود ، پس وي حجر را استلام كرد . مرد عمري بر سر مردي كه دستش را گرفته بود فرياد زد و با او درشتي گفت : حجّ تو باطل است . چيزي را كه تو استلام مي كني سنگ است ، نه سودي به حال تو دارد و نه ضرري .

عبدالله بن سنان مي افزايد : خدمت امام صادق ( عليه السلام ) عرض كردم : فدايت شوم ! آيا كلام مرد عمري را شنيديد و ديديد كه او به استلام كننده چه گفت ؟

حضرت پرسيد : چه گفت ؟

گفتم : به وي گفت : اي بنده خدا ، حجّ تو باطل است ! سپس اضافه كرد : اين چيزي كه تو استلام مي كني سنگ است نه ضرري داشته و نه نفعي .

امام صادق ( عليه السلام ) فرمود : دروغ گفت ، دروغ گفت ، دروغ گفت . در روز قيامت ، حجرالأسود زباني تيز و گويا دارد و با آن ، به وفاداري كساني كه او را استلام نموده و بدين وسيله به عهد خود وفا كرده اند ، شهادت مي دهد .

حضرت آنگاه فرمود : وقتي حق تعالي آسمان ها و زمين را آفريد ، دو دريا ايجاد كرد ؛ يكي شيرين و ديگري تلخ . تربت آدم ( عليه السلام ) را از درياي شيرين آفريد ، سپس از درياي تلخ بر آن پاشيد . بعد آدم را از آن آفريد . آنگاه آن را همچون پوست ماليد ، سپس رهايش كرد و وقتي خواست در آن روح بدمد ، او را به صورت شبح و تمثالي سرپا نگهداشت ، بعد مشتي از كتف راستش برداشت ، بلافاصله اجزاي ريزي چون مورچه از آن خارج شدند . و ادامه داد : اين ها اهل بهشت اند و مشتي هم از كتف چپش برداشت و فرمود : اينها اهل جهنّم اند .

حق تعالي پس از آن ، اصحاب يمين ( ذرّاتي كه از كتف راست بيرون آمده بودند ) و اصحاب يسار ( ذرّاتي كه از كتف چپ خارج شده بودند ) را به سخن گفتن واداشت . اصحاب يسار گفتند : پروردگارا ! چرا آتش را براي ما آفريدي و حق را براي ما روشن نكردي ، به سوي ما رسولي مبعوث ننمودي ؟ خداي تعالي خطاب به آنان مي فرمايد : به خاطر آن كه مي دانم شما به طرف جهنم مي رويد . اگرچه بعد از فرستادن پيامبر و روشن نمودن واقع و حقيقت باشد و من شما را به زودي مي آزمايم . پس حق تعالي به آتش فرمان داد . آتش گرم و افروخته شد . سپس به آن ها فرمود : همگي داخل آتش شويد كه آن را براي شما سرد و سالم مي كنم .

آنان گفتند : پروردگارا ! ما از تو پرسيديم چرا براي ما آتش آفريدي و مقصودمان از اين پرسش فرار و گريز از آن بود ، حال بر ما امر مي كني كه در آتش داخل شويم ؟ ! اگر به اصحاب يمين نيز اين فرمان را بدهي داخل آن نمي شوند . خداوند به آتش فرمان داد گرم و افروخته شود . پس از آن ، به اصحاب يمين فرمود داخل آتش گداخته شوند و آتش بر ايشان سرد و سالم مي شود . بعد ، به تمام آن ها فرمود : آيا من پروردگار شما نيستم ؟ اصحاب يمين ، از روي ميل گفتند : چرا . و اصحاب يسار نيز از روي كراهت گفتند : چرا . پس باري تعالي از همه آنان پيمان گرفت و ايشان را بر خودشان شاهد قرار داد . بعد امام ( عليه السلام ) فرمود : حجرالأسود در آن هنگام در بهشت بود . پس خداوند بيرونش آورد و آن ، ميثاق و پيمان خلايق را در خود فرو برد . به همين معنا اشاره دارد فرموده حق تعالي : { وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَاْلأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ } ؛ « تمام موجودات در آسمان و زمين ؛ خواه و ناخواه ، مطيع او بوده و برگشتشان به سوي او است . » .

زماني كه حضرت آدم ( عليه السلام ) در بهشت ساكن شد و مرتكب لغزش گرديد ، پروردگار عالم ، حجر را از بهشت فرو فرستاد و آن را در ركني از اركان بيت خود قرار داد و جناب آدم ( عليه السلام ) را از بهشت به زمين ، روي كوه صفا هبوط داد . آدم براي مدّتي آنجا درنگ نمود ، سپس حجر را در بيت ديد و آن را شناخت و به ياد ميثاق و عهدش افتاد ؛ ازاين رو ؛ به سرعت خود را به حجر رسانيد و خويش را روي آن افكند و مدّت چهل بامداد گريست و از خطايش توبه كرد و از اين كه عهد را نقض كرده اظهار پشيماني نمود .

سپس امام ( عليه السلام ) فرمودند : و به همين جهت دستور يافته ايد وقتي حَجَر را استلام كرديد ، بگوييد : « أَمَانَتِي أَدَّيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ يَوْمَ الْقِيامَةِ » .

24 . عبدالله بن ابي يعفور ، از حضرت صادق ( عليه السلام ) نقل كرده كه آن حضرت فرمود :

ارواح ، لشگرهايي هستند آراسته و منظّم ، در صفوف متعدّد . پس آن دسته از ارواح كه در عالمِ ميثاق ، با هم آشنا و هم صف بودند ، در اينجا و عالم دنيا با يكديگر الفت و انس دارند و آن دسته كه در عالمِ ميثاق ، ميانشان تفرقه و تناكر بود ، در اين عالم نيز ميانشان اختلاف و مخاصمه مي باشد و ميثاق و عهد در اين حجر نهفته است .

حضرت آنگاه فرمودند : به خدا سوگند حَجَر دو چشم و دو گوش و يك دهان و يك زبان تيز و گويا دارد . اين سنگ در ابتدا سفيدتر از شير بود ، ليكن به واسطه استلام مجرمان ، گناهكاران و منافقان رفته رفته تيره شد تا به اين وضعي كه مي بينيد درآمد .

25 . علي بن حسان واسطي ، از عمويش عبدالرحمان بن كثير الهاشمي ، از حضرت صادق ( عليه السلام ) ، نقل كردند كه حضرت فرمود :

عمر بن خطّاب بر حجرالأسود عبور كرد و گفت : اي سنگ ، به خدا سوگند مي دانيم كه تو سنگ هستي ، نه نفع و نه ضرري داري ، ولي ديده ايم كه رسول الله ( صلّي الله عليه وآله ) تو را دوست دارد ، از اين رو ، ما نيز تو را دوست مي داريم .

امير مؤمنان ( عليه السلام ) خطاب به وي فرمود : اي پسر خطّاب ، چگونه چنين سخن مي گويي ؟ ! به خدا سوگند حتمي است كه حق تعالي در روز قيامت اين سنگ را برانگيزد ، در حالي كه يك زبان و دو لب دارد . پس شهادت مي دهد در حق كساني كه با او وفادار بوده اند ، اين سنگ بركت خدا در زمين است . مخلوقات الهي با او بيعت مي كنند .

عمر گفت : خداوند ما را در شهري كه در آن عليّ بن ابي طالب نباشد باقي ندارد .

26 . ابان بن تغلب گويد ، حضرت صادق ( عليه السلام ) فرمود : آيا مي داني براي چه مردم حجرالأسود را مي بوسند ؟ گفتم : خير . فرمودند : آدم ( عليه السلام ) از وحشت در زمين به خدا شكايت كرد . جبرئيل نازل شد و ياقوتي از بهشت آورد كه هر گاه آدم در بهشت به آن عبور مي كرد ، با پايش به آن ميزد . وقتي آن را در زمين ديد شناخت ، بي درنگ آن را بوسيد و از آن جا است كه مردم نيز حجر را مي بوسند ؛ چه آن كه حجر همان ياقوت است .

27 . ابن عبّاس گويد : پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) طواف مي كرد ، عايشه نيز در كنارش بود ، وقتي ركن را استلام كردند و به حَجَر رسيدند ، به عائشه گفت :

اگر ارجاس و آلودگي هاي جاهليّت بر اين سنگ منتقل نشده بود ، انسان به واسطه آن ، از هر بيماري شفا مي يافت و نيز به همان هيأتي كه خداوند روز اوّل آن را به زمين فرستاد ، ديده مي شد . اين سنگ در اصل ياقوت سفيد بود كه از ياقوت هاي بهشتي به حساب مي آمد ولي حق تعالي حسن آن را به واسطه معصيت عاصيان تغيير داد و آن را از سردمداران و ظلمه مستور ساخت ؛ زيرا براي ستمكاران شايسته نيست به چيزي كه پيدايشش از بهشت بوده بنگرند ؛ چه آن كه هركس به چيزي كه مبدأ و آغازش از بهشت بوده نگاه كند ، بهشت بر او واجب مي شود .

سپس فرمود : ركن بركت خداي تعالي در زمين بوده و حق ـ جلّت عظمته ـ آن را در روز قيامت مبعوث كرد ، در حالي كه زبان و دو لب و دو چشم دارد و در آن روز آن را به نطق و سخن درآورد و آن با زباني گويا براي كسي كه استلامش نموده ، شهادت مي دهد .

امروز استلام حجر بيعت است در حق كساني كه بيعت با رسول الله ( صلّي الله عليه وآله ) را درك نكرده اند .

وهب يماني مي گويد : ركن و مقام ، هر دو ، دو ياقوت از ياقوت هاي بهشتي هستند كه به اين دنيا آورده و بر روي كوه صفا نهاده شدند . پس نور آن ها ميان مشرق و مغرب را براي اهل زمين روشن كرد ؛ همان طوري كه در شب تار ، چراغ فروزان ، ظلمت را به روشنايي مبدّل مي سازد .

به واسطه آن ها ( ركن و مقام ) ، هر اضطراب و نگراني برطرف مي شد و انس و الفت حاصل مي گشت . خداوند اين دو را مبعوث كرد ، در حالي كه از نظر عظمت و بزرگي ، همچون كوه ابوقبيس بوده و براي هر كسي كه آن ها را استلام كرده و بدين وسيله تجديد عهد نموده و شهادت به وفاداري مي دهند ، بعداً نور و درخشندگي از آن ها رفع گرديد و حسنشان تغيير داده شد و به وضعي كه الآن هست در آمدند .

چرا حَجَر از سفيدي رو به سياهي نهاد و دليل بهبود نيافتن بيمار به سبب مسّ نمودن حجر در اين زمان

28 . حريز بن عبدالله ، از حضرت صادق ( عليه السلام ) نقل كرده كه فرمود : حجرالأسود پيشتر از شير سفيدتر بود . اگر ارجاس و آلودگي هاي جاهليّت آن را مسّ نمي كرد ، هيچ صاحب مرضي آن را استلام نمي كرد مگر آن كه از مرضش بهبودي مي يافت .

29 . عبدالله بن ابي يعفور ، از حضرت صادق ( عليه السلام ) نقل كرده كه : راوي در حضور حضرتش نام حجرالأسود را بر زبان آورد ، حضرت فرمود :

توجه داشته باش ، حجر دو چشم و يك بيني و يك زبان دارد ، قبلا از شير سفيدتر بود و نيز مقام هم ، همين منزلت و موقعيّت را داشت .

چرا از ميان اركان چهارگانه ، تنها حَجَر و ركن يماني را استلام مي كنند و چرا مقام ابراهيم ( عليه السلام ) در چپ عرش واقع است ؟

30 . يزيد بن معاويه عجلي گويد : محضر امام صادق ( عليه السلام ) عرض كردم : چرا مردم ، حجر و ركن يماني را استلام كرده ولي دو ركن ديگر را استلام نمي كنند ؟

اگر ارجاس و آلودگي هاي جاهليّت بر اين سنگ ( حجر الأسود ) منتقل نشده بود ، انسان به واسطه آن ، از هر بيماري شفا مي يافت و نيز به همان هيأتي كه خداوند روز اوّل آن را به زمين فرستاد ، ديده مي شد .حضرت فرمود : عباد بن صهيب بصري نيز از من همين سؤال را كرد و من به او گفتم : به خاطر آن كه رسول الله ( صلّي الله عليه وآله ) تنها اين دو را استلام كردند و آن دو ركن ديگر را مسّ نكردند . بر مردم لازم است آنچه را كه رسول الله ( صلّي الله عليه وآله ) انجام دادند ، انجام دهند و به زودي به تو خبر خواهم داد غير آنچه را كه به ديگر بندگان خبر دادم و آن اين است كه :

حجرالأسود و ركن يماني در طرف راست عرش هستند و حق تبارك و تعالي امر كرد آنچه را كه در طرف راست عرش است استلام كنيم .

بريد مي گويد پرسيدم : چگونه شد كه مقام ابراهيم درسمت چپ عرش قرار گرفت ؟

حضرت فرمود : به خاطر آن كه براي حضرت ابراهيم ( عليه السلام ) در قيامت مقامي است و حضرت محمّد ( صلّي الله عليه وآله ) نيز در قيامت مقامي دارند ، مقام پيامبر اسلام در طرف راست عرش و مقام ابراهيم در جانب چپ واقع است ؛ از اين رو ، مقام ابراهيم در قيامت ، در جاي خودش كه چپ عرش باشد ، قرار دارد و روي عرش پروردگار به سوي ما است نه پشت آن . ( 1 )

31 . معاوية بن عمّار از حضرت صادق ( عليه السلام ) نقل مي كند كه آن حضرت فرمودند : در طواف بودم كه شخصي پرسيد : چرا مردم اين دو ركن « حجر » و « يماني » را مسح مي كنند ليكن آن دو ركن ديگر را مسح نمي كنند ؟ در پاسخ وي گفتم : زيرا پيامبرخدا ( صلّي الله عليه وآله ) اين دو را مسح كرد نه آن دو را و ما نبايد متعرّض كاري شويم كه رسول گرامي ( صلّي الله عليه وآله ) متعرّضش نشدند .

32 . جعفر بن محمّد كوفي از مردي از اصحاب ، به اسنادش از امام صادق ( عليه السلام ) نقل كرده كه آن حضرت فرمود : رسول خدا ( صلّي الله عليه وآله ) ، هنگام طواف ، وقتي به ركن غربي رسيد ، ركن به پيامبر گفت : اي فرستاده خدا ، آيا من ركني از اركان بيت پروردگارت نيستم ؟ چرا مرا استلام و مسّ نمي كنند ؟

پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) نزديكش رفت و فرمود : آرام بگير ، سلام بر تو باد ، مهجور و كنار گذارده نشده اي .

پي نوشت ها

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . علامه محمدتقي مجلسي در اين مورد سخني دارد كه خلاصه اش چنين است : شايسته است اينگونه تصوّر شود كه خانه خدا مساوي و موازي عرش است در دنيا و قيامت ، و اين كه خانه به منزله مردي است كه يك طرف صورتش به طرف مردم و طرف ديگرش به طرف در است . هرگاه به خانه رو كند ، مقام طرف راست او و حَجَر طرف چپش قرار مي گيرد ، ليكن حجر طرف راست خانه و مقام ابراهيم ( عليه السلام ) طرف چپ آن است و همچنين است عرش در حال حاضر و در قيامت ، و حجر به منزله مقام پيامبر ما ( صلّي الله عليه وآله ) ، و ركن يماني به منزله مقام ائمه معصومين ( عليهم السلام ) مي باشد و همانطور كه مقام نبي و ائمه ( عليهم السلام ) در دنيا ، در طرف راست خانه خدا و موازي طرف راست عرش است ، در آخرت نيز چنين است ، چون عرش روبه روي ماست ، نه پشت سر ؛ زيرا اگر پشت سر بود ، مقام ابراهيم طرف راست قرار مي گرفت ، و مقام پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) و ائمه ( عليهم السلام ) طرف چپ . اين تفسير خبر به حسب ظاهر است .

و ممكن است اشاره به بلندي مرتبه پيامبر ما و عظمت مقام وي باشد و همچنين برتري وي نسبت به حضرت ابراهيم ، كه او بعد از پيامبر اسلام و ائمه ( عليهم السلام ) افضل و برتر انبياست .